

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

سخن در این بود که از روایات واردهی در فضولی، چه استفاده‌ای می‌شود؟ از روایات آیا استفاده‌ی کاشفیت می‌شود یا ناقلیت؟ بیان شد که روی قاعده، نظر ما همان کشف حقیقی است، برخلاف مرحوم امام، مرحوم سید و مرحوم شیخ که روی قاعده‌ی اولی قائل به ناقلیت شدند. اولین روایت، صحیح‌ه‌ی «محمد بن قیس»^[1] است که باید دید آیا دلالت بر کاشفیت دارد یا نه؟ نظر مرحوم نائینی را بیان کرده و مناقشه‌اش را ذکر کردیم.

ارزیابی دیدگاه محقق نائینی

محقق نائینی قائل بود به اینکه مقتضای روایت، این است که این بچه از سابق به عنوان حُر است و این اجازه، بیع را از اول صحیح قرار داده و اگر بیع از اول صحیحاً قرار گرفته باشد، این بچه در ملک حُر متولد شده «فیصیر حراً».

در پاسخ از این استدلال، گفتیم که این بچه علی کلّ حال حر است؛ زیرا «ولد الحرّ حرّ»؛ چه این مالک اجازه بدهد و چه اجازه ندهد! فرقی نمی‌کند و پدر این بچه قیمت این ولد را، باید به این مولا بدهد؛ زیرا «الولد ملحقّ بأبيه» و پدرش حُر است و این بچه از اول حُرّه متولد شده است.

به بیان دیگر؛ می‌گوئیم این مشتری (که آمده این جاریه را مستولده کرده)، چون خودش حر است، فوقش این است که این وطی، وطی به شبهه بوده (یعنی فکر می‌کرده که این در ملک خودش است و می‌تواند او را وطی کند و بعد معلوم شده که در ملک دیگری است)، اما در وطی به شبهه نیز ولد ملحق به آن پدر است، حتّی در زنا نیز همینطور است، در زنا درست است ولد الزنا ارث نمی‌برد و یک احکامی دارد، اما فرض کنید نسبت به آن مادری که از او متولد شده، حریمیت دارد و نمی‌توانیم بگوئیم نسبت به او حریمیت ندارد، ملحق به او است، اما ارث نمی‌برد و ملحق به صاحب نطفه است از نظر الحاق ولادت.

بنابراین، این اشکال به کلام مرحوم نائینی وارد می‌شود که در مورد روایت این وطی، وطی به شبهه است و در وطی به شبهه «الولد ملحقّ بأبيه»، پدر حُر است و باید بچه نیز به صورت حُر باشد. حالا چون از منفعت این جاریه استفاده کرده، چه آن مالک اصلی اجازه بدهد و چه اجازه ندهد، باید قیمتش را رد کند.^[2]

دیدگاه مرحوم اصفهانی و صاحب جواهر درباره روایت

محقق اصفهانی می‌فرماید: «إن الظاهر منها عدم أداء قيمة الولد»؛ امام (علیه السلام) چیزی از أداء القيمة نفرموده و چون چیزی درباره آن نفرموده، معلوم می‌شود که این اجازه، عنوان کاشفیت را دارد یعنی وقتی مالک اجازه داده، این ولد در ملک مشتری متولد شده، در زمانی بوده که این کنیز ملک مشتری بوده و چون متعرض قیمت ولد نشده است، پس از آن کاشفیت را استفاده می‌کنیم.

صاحب جواهر می‌گوید: «إن الظاهر منها عدم أخذ قيمة الخدمة و اللبن»؛ مشتری این جاریه را مستولده کرده و بعد به این بچه هم شیر داده و جاریه، خدمت‌گذاری این مشتری را هم کرده، بعد که مالک اول اجازه داد، روایت متعرض پرداختن قیمت این لبن و قیمت این ایامی که خدمت کرده نمی‌شود و معلوم می‌شود که اجازه، دلالت بر کاشفیت دارد یعنی این ایامی که کار کرده، ملک مشتری دوم بوده است. خلاصه آنکه؛ استدلال مرحوم اصفهانی و صاحب جواهر بر این روایت، کاشفیت است.

ارزیابی دیدگاه محقق اصفهانی و صاحب جواهر

مرحوم امام (قدس سره) دو اشکال بر دیدگاه محقق اصفهانی و صاحب جواهر کرده و می‌فرماید:

اشکال اول: «إن الإستفادة إنما هي من الثبوت لو كان في مقام البيان و لا يخفى أن أبا جعفر (عليه السلام) لم يكن في مقام بيان خصوصيات القضية و لهذا لم يذكر كيفية المخاصمة و كيفية فصلها، ضرورة أنه بمجرد قول المدعي إن هذه وليدتي باعها ابني بغير اذني لا يوجب الحكم لا شرعاً و لا في مقام القضا بردها و ردّ ابنها إلى المدعي»؛ در این روایت، امام باقر علیه السلام اصلاً در مقام بیان خصوصیات نیست و کلام مرحوم اصفهانی و صاحب جواهر، در صورتی برای ما قابل قبول است که امام (علیه السلام) من جميع الجهات در مقام بیان باشد و بخواهد همه‌ی جهات قضیه را ذکر کند.

حال که می‌خواهد همه‌ی جهات قضیه را ذکر کند، اگر دیدیم یک جهتی را ذکر نکرده بود، می‌گوئیم سکوت فی مقام البيان دلیل بر این مطلب است (که در اصول از این تعبیر به اطلاق مقامی می‌کنیم یعنی متکلم در مقام بیان تمام قیود بود و یک قیدی را ذکر نکرد و سکوت کرد).

مرحوم امام می‌فرماید امام (علیه السلام) فقط در مقام بیان این است که یک راهی را یاد مشتری بدهد (که برو بچه‌ی او را گروگان بگیر تا این هم اجازه بدهد) و اصل معامله درست شود. اصل اینکه این مولا، کنیز و بچه را رد کند و با بیع موافقت کند، امام (علیه السلام) در مقام همین اندازه بوده، اما در روایت، این مولای اول به امام باقر (علیه السلام) عرض کرده «إن وليدتي باعها ابني بغير اذني»، این می‌شود مدعی. مدعی نیاز دارد به اینکه خصوصياتی بیاورد و باید بر این امر، بینة اقامه کند. امام (علیه السلام) نمی‌فرماید که بینة تو چیست و چه دلیلی بر این مطلب داری که «باع بغير اذنه» (ممکن است وکیل از تو طرف بوده).

بنابراین، امام (رضوان الله علیه) می‌فرماید اینکه امام معصوم (علیه السلام) متعرض این خصوصیات نشده، قرینه است بر اینکه در مقام بیان جميع خصوصيات نیست. حال که در مقام بیان جميع خصوصيات نیست، راجع به ولد نیز فقط در مقام این است که کاری کند که بچه به دست مشتری دوم برسد، اما اینکه آیا قیمتش را باید مشتری دوم به مالک اول بدهد یا نباید بدهد، این در مقام بیان نبوده و اگر امام (علیه السلام) در مقام بیان بود، از سکوتش می‌فهمیدیم که نیازی به دادن قیمت نیست و می‌گفتیم روایت دلالت بر کاشفیت دارد و حال آنکه امام (علیه السلام) در مقام بیان این جهت نبوده است.

به همین دلیل، مرحوم امام در کتاب البیع‌شان می‌فرمایند «و الناظر فی الروایة یرى أنَّه (علیه السلام) بصدد بیان مجرد أنَّ الاجازة بعد المخاصمة صحیحةً موجبةً للنفوذ»؛ امام معصوم فقط می‌خواهد بفرماید بعد از مخاصمه، اگر مالک اول اجازه داد، این موجب نفوذ است «و اما أنه تثبت بعد الاجازة عن الرجل قيمة الولد أو قيمة المنافع فلا يكون بسبب البیان». خلاصه اشکال اول آنکه؛ امام معصوم در این روایت صحیح‌ه‌ی «محمد بن قیس»، در مقام بیان همه‌ی خصوصیات نبوده است.

اشکال دوم: می‌فرماید «مع أنَّ القضية شخصية لم تتضح خصوصياتها»؛ این قضیه شخصی بوده و خصوصیات آن روشن نیست. همان اشکالی که در گذشته بیان شد که در مقابل این اشکال که چطور امیرالمؤمنین (علیه السلام) یاد این مشتری می‌دهد که تو برو بچه‌ی او را گروگان بگیر! گفتیم چون قضیه شخصی است و در قضیه‌ی شخصی نمی‌شود استدلال کرد؛ زیرا خصوصیات قضیه‌ی شخصی برای ما روشن نیست.^[3]

ارزیابی اشکال مرحوم امام

دو اشکالی که بر فرمایش مرحوم امام داریم آن است که؛

اشکال اول: بین خصوصیات دیگر و مسئله‌ی قیمت الولد فرق می‌کند، درست است نسبت خصوصیات دیگر (که مدعی باید بیّنه بیاورد)، امام (علیه السلام) متعرض نشده و نمی‌توانیم از این روایت استفاده کنیم که مواردی داریم که مدعی نیاز به اقامه‌ی بیّنه ندارد و امام (علیه السلام) در مقام بیان آن جهت نبوده، اما وقتی مسئله‌ی ردّ الولد را امام (علیه السلام) مطرح می‌کند، آیا می‌شود بگوئیم اگر قیمت ولد را باید مشتری به مالک بدهد، بگوئیم امام (علیه السلام) در مقام بیان این جهت نیز نبوده؟! این خیلی مشکل است یعنی ما فرمایش مرحوم اصفهانی و صاحب جواهر را یک استظهار عرفی می‌کنیم که امام معصوم (علیه السلام) فرموده که این مشتری ولد را از مالک بگیرد و آن مولای اول، ولد را به مشتری رد کند. اگر واقعاً قیمت ولد را باید مشتری به مالک بدهد، باید امام معصوم (علیه السلام) بیان کند یعنی ما باشیم و این روایت، می‌گوئیم نه، همین مقدار که ولد را رد کرد، بیع نیز تمام شده و از آن کاشفیت را استفاده می‌کنیم.

بنابراین، تعلیقه ما بر فرمایش مرحوم امام این است که فرمایش شما، «متینٌ بالنسبة إلى سایر الخصوصية، اما بالنسبة إلى ردّ قيمة الولد فليس بتامّ».

اشکال دوم: اگر این روایت، قضیه شخصی باشد، اصلاً به چیزی از آن نمی‌شود استدلال کرد، حتی بر صحّت بیع فضولی نیز نمی‌شود استدلال کرد و بحث ما در استدلال به روایت «محمد بن قیس»، بر مسئله‌ی کاشفیت بعد الفراغ از این است که اصل استدلال به روایت فضولی درست است و الا اگر می‌گوئیم «هذه الرواية قضية شخصية»، نمی‌شود به آن استدلال کرد و دیگر دلالت بر فضولی هم نباید کند.

طبق مبنای مرحوم امام این اشکال را وارد می‌کنیم که اولاً؛ خود شما قبلاً برای فضولی به این روایت «محمد بن قیس» استدلال فرمودید. ثانیاً؛ در آنجا بیان کردیم که هر قضیه‌ی شخصی‌ای مانع از صحّت استدلال نیست، در اینجا یک قضیه‌ی شخصی بوده، اما در ضمن این قضیه‌ی شخصی، امام (علیه السلام) یک ضابطه‌ای را بیان می‌کند «حتى ينفذ لك البيع»، که ما از این استفاده‌ی صحّت فضولی کردیم ولو قضیه شخصی باشد.

نتیجه آنکه؛ به نظر ما این روایت دلالت خوب و روشنی بر کاشفیت دارد و این روایت صحیح‌ه‌ی «محمد بن قیس»، مؤید برای قاعده‌ی اولیه شد.

[1] «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ سِنْدِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: قَضَى فِي وَلِيدَةٍ بَاعَهَا ابْنُ سَيِّدِهَا وَأَبُوهُ غَائِبٌ. فَاشْتَرَاهَا رَجُلٌ فَوَلَدَتْ مِنْهُ غُلَامًا. ثُمَّ قَدِمَ سَيِّدُهَا الْأَوَّلُ فَخَاصَمَ سَيِّدَهَا الْأَخِيرَ. فَقَالَ هَذِهِ وَلِيدَتِي بِاعَهَا ابْنِي بِغَيْرِ إِذْنِي. فَقَالَ خُذْ وَلِيدَتِكَ وَ ابْنَهَا فَتَنَاشِدُهُ الْمُشْتَرِي. فَقَالَ خُذْ ابْنَهُ يَعْنِي الَّذِي بَاعَ الْوَلِيدَةَ. حَتَّى يُنْفِذَ لَكَ مَا بَاعَكَ. فَلَمَّا أَخَذَ الْبَيْعُ الْإِبْنَ قَالَ أَبُوهُ أَرْسِلْ ابْنِي. فَقَالَ لَا أَرْسِلُ ابْنَكَ حَتَّى تُرْسِلَ ابْنِي. فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ سَيِّدُ الْوَلِيدَةِ الْأَوَّلُ أَجَازَ بَيْعَ ابْنِهِ.» وسائل الشيعة، ج21، ص203، ح26900.

[2] «فمن قائل: إن مقتضاها تحرير الابن من السابق، فالإجازة أثرت في صحّة البيع من الأول، و ولادة الولد في ملك المشتري الحرّ، فصار حرّاً. وفيه: أن الوطاء كان شبهة، و الولد لحق بأبيه، و ولد الحرّ لا يملك، كما نصّت عليه موثقة سماعة و هو ظاهر سائر الروايات في الباب، فالحكم هو حرّية الابن، و لزوم ردّ القيمة، سواء أجاز البيع أم لا.» كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج2، ص235.

[3] «و من قائل: إن الظاهر منها عدم أداء قيمة الولد، و هو دالّ على الكشف و لو حكماً. و من قائل: إن الظاهر منها عدم أخذ قيمة الخدمة و اللبن، و هو دليل الكشف. و فيهما: أن الاستفادة إنّما هي من السكوت لو كان في مقام البيان، و لا يخفى أن أبا جعفر (عليه السّلام) لم يكن في مقام بيان خصوصيّات القضية، و لهذا لم يذكر كيفيّة المخاصمة و كيفيّة فصلها؛ ضرورة أنّه بمجرد قول المدّعى: «إنّ هذه وليدتي باعها ابني بغير إذني» لا يوجب الحكم. لا شرعاً، و لا في مقام القضاء بردها و ردّ ابنها إلى المدّعى. و الناظر في الرواية يرى أنّه (عليه السّلام) بصدد بيان مجرد أن الإجازة بعد المخاصمة صحيحة موجبة للنفوذ، و أمّا أنّه تثبت بعد الإجازة على الرجل قيمة الولد، أو قيمة المنافع، فلا يكون بصدد البيان. مع أن القضية شخصيّة لم تتضح خصوصيّتها. و توهم: أن الظاهر أن الإجازة دخيلة في ردّ الولد، فاسد؛ لأنّ المحتمل. بل الظاهر من الرواية أن سيّدتها الأول لم يرض بأداء دين ابنه إلى المشتري، و كذا ولده؛ لعدم بضاعة لهما، أو لغير ذلك، فيمكن أن تكون إجازته و عدم مطالبته بقيمة الولد و المنافع على فرض الدلالة، في مقابل دين ابنه، فرضياً بسقوط دين بدين. و بالجملة: لا دلالة للصحيحة على الكشف كما هو ظاهر.» كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج2، ص236.